



پیچ کس از استفاده و اصلاح بی نیاز نیست

علامه سید ابوالحسن علی حسینی ندوی
ترجمه عبدالصمد حسن زهی

اشاره: مطلب ذیل سخنرانی علامه سید ابوالحسن ندوی است که در خانقاه الله آباد متعلق به عارف برجسته حضرت مولانا شاه و وصی الله - رحمه الله - و بعد از وفات ایشان ایراد شده است.

و سخنان نیکو شنیدن، در قلب انسان کیفیت ایمانی دل‌انگیز و تأثیر گذاری به وجود می‌آید، و در چنین مواقعی خود گوینده بیشتر از شنونده تحت تأثیر قرار می‌گیرد و استفاده می‌کند. این حالت قلبی بیشتر از گفتن پدید می‌آید تا شنیدن؛ از این رو، انسان نیاز دارد که گاهی گوینده باشد و گاهی شنونده و با تمام وجود به سخنان یک عارف گوش فرا دهد تا کیفیت قلبی‌اش بهبود یابد؛ زیرا حیات قلب بدان بستگی دارد. خلاصه اینکه کسانی که اندکی تجربه دارند و قلب‌شان زنده است، می‌دانند که هزاران بار بیشتر نیاز دارند که ایمان خود را تازه کنند و به شنیدن سخنان یک عارف با کمال ادب و تعظیم محتاج‌اند. اگر کسی تصور کند که از چنین چیزی بی‌نیاز و خودش کامل است، محروم‌ترین و بدنصیب‌ترین انسان‌هاست. عارفان برای این فرد این مثال را بیان می‌کنند که اگر یک فقیر فریاد سردهد که من از همه امکانات برخوردارم و کشکول من پر شده است، با وجود این کمک می‌خواهم، بزرگ‌ترین سخاوتمند هم حاضر نیست به او کمک کند. فرد باید خودش را محتاج جلوه دهد و این‌گونه بنمایاند که کاملاً

از استفاده و اصلاح بی‌نیاز نیست. صحابه کرام که همیشه همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم بودند، پیامبری که اگر بگوییم همراهی با وی تأثیری معجزه‌آسا داشت باز هم حق تعریف را ادا نکرده‌ایم، همراهی و مصاحبتی که پس از آن تصورش هم مشکل است و هیچ مصاحبتی نمی‌تواند تأثیری عمیق‌تر از آن بر روح و روان کسی بگذارد، با وجود این، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آنها همیشه در این فکر بودند که به ایمان خود بیفزایند و در قلوبشان همان سوز و گداز و کیفیات ایمانی‌ای پدید بیاید که از مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پدید می‌آید یا حداقل کیفیتی نزدیک به آن به آنان دست دهد؛ چنان‌که در صحیح بخاری از قول یکی از صحابه آمده است: «اجلس بنا نؤمن ساعة»؛ با هم بنشینیم و دمی به افزایش ایمانمان بپردازیم. روشن است وقتی صحابه خود را نیازمند تقویت ایمان و استفاده ایمانی می‌دانستند، آیندگان چگونه می‌توانند از آن بی‌نیاز باشند.

این یک حقیقت روشن است و افراد مجرب به خوبی آن را می‌دانند که از نیکو سخن گفتن

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد بن عبدالله الامین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین. برادران گرامی! برای کسی که در مدرسه‌ای درس خوانده یا در خانقاهی از محضر مرشد و مربی‌ای استفاده کرده است، بسیار سخت است که در همان مدرسه و خانقاه سخنرانی کند؛ بنده در حال حاضر دقیقاً چنین حالی دارم. من این اواخر در محضر حضرت شاه‌وصی الله - رحمه الله - حاضر می‌شدم، به این امید که از سخنان ایشان استفاده ببرم و کیفیات روحی و درونی‌ام متحول و یقینم بیشتر شود، حلاوت ایمانی به من دست دهد و اعمال صوری و ظاهریم به حقیقت مبدل شود. بسیاری از افراد پس از مقداری مطالعه و تحقیق یا تألیف چند کتاب و به دست آوردن شهرت، تصور می‌کنند که همه چیز را می‌دانند و به کمال مطلوب رسیده‌اند و دیگر به استفاده از کسی و یا حاضر شدن در محضر افراد برجسته و تأثیرگذار نیاز ندارند؛ این تصور نادرست است. واقعیت این است که هیچ کس در هیچ زمان و هیچ موقعیت و سنی، چه گمنام باشد و چه مشهور،

گرفت و هر یک ذوق متفاوتی داشت، اما در بسیاری از موارد به خصوص در زمینه تیزهوشی قلب و روح مشابه هم بودند.

به هر حال، علت حضور من در مجالس این بزرگواران این است که خود را به آن نیازمند می‌دانم؛ زیرا مهلک‌ترین مرض این است که انسان تصور کند هیچ راهی نیست مگر اینکه وی با آن آشنا است و از آن عبور کرده است. به خصوص اگر این خودبزرگ‌بینی در زمینه مسائل دینی و معنوی باشد و به ذهن انسان خطور کند که من از همه مسائل آگاه هستم. چگونه کسی که در دامنه کوه ایستاده است می‌تواند مدعی شود که در اوج قرار دارد، چنین شخصی کافی است سرش را بلند کند تا قله را ببیند، و کسی که به قله رسیده است، آسمان را بنگرد که از چه اوج و عظمتی برخوردار است.

این نعمت و توفیق بسیار بزرگی است که انسان پی ببرد که شخصیت‌ها، مکان‌ها و مجالس معنوی‌ای وجود دارند که گذرش به آنها نیفتاده است و در آن محل‌ها موفق به شنیدن سخنانی می‌شود که قبلاً نشنیده است. اگر انسان به جایگاهی برسد که در عرصه سخنوری، سخنرانی توانا و حرفه‌ای، و در کار نویسندگی، نویسنده‌ای چیره‌دست و صاحب‌سبک گردد و همه مردم از وی تمجید کنند و برای احترام و بزرگداشتش از جا برخیزند، باز هم نمی‌تواند کاری از پیش ببرد مگر اینکه به «سر دین» که علامه اقبال بدان اشاره دارد آگاه شود، و این «سر دین» آن چیزی است که نزد بندگان خاص خداوند یافته می‌شود. این گونه است که شخصیتی همچون حضرت ملا نظام‌الدین، بنیان‌گذار درس نظامی، به دامان سید عبدالرزاق بانسوی پناه می‌برد، در حالی که وی با زبان بسیار عامیانه و دهاتی اطراف شهر لکنو سخن می‌گفت، اما ملا نظام‌الدین گمشده‌اش را نزد وی یافته بود. اگر مناقب رزاقیه را بررسی کنید، درمی‌یابید که ملا نظام‌الدین خودش را در مقابل سید عبدالرزاق بانسوی هیچ می‌انگاشت. در هر عصری می‌توان به مثال‌هایی از این دست اشاره کرد. در سده سیزدهم هجری مولانا عبدالحی و شاه اسماعیل شهید را داریم که شخصیت فرزانه و بی‌ظنیری همچون امام شاه عبدالعزیز دهلوی از این دو بزرگوار با القاب شیخ‌الاسلام و حجة‌الاسلام یاد می‌کند و می‌فرماید: شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحی و حجة‌الاسلام مولانا اسماعیل شهید گرچه از عزیزان من هستند و از من کوچک‌تراند، اما اظهار حق واجب است و به همین دلیل می‌گویم که خداوند به آن دو مقامی

معنوی به خدمت [علامه دوران، عارف واصل، مربی کامل و محقق نامدار] حکیم‌الامت مولانا اشرف‌علی تهانوی - رحمه‌الله - حاضر شد، بسیاری از ارادتمندان وی از این اقدام سید سلیمان ناراحت شدند و به ایشان اعتراض کردند که این کار شما باعث خفت حلقه ارادتمندان شما شده است، ما شما را رهبر فکری و شیخ کل خود می‌دانستیم و در هر مسئله‌ای دنباله‌رو شما بودیم، اما حالا شما به دامان شخص دیگری پناه برده‌اید. روزی سید سلیمان به اعتراض آنها پاسخ داد و گفت: اینها آدم‌های عجیبی هستند، از یک طرف به من اعتقاد دارند و از طرف دیگر به من اعتماد نمی‌کنند. من فایده خود را در رفتن به خدمت مولانا تهانوی دیدم و آنان با من به مخالفت برخاستند، گویا استاد و مرشد من هستند و به من مشورت می‌دهند که کجا بروم و کجا نروم. هدف آنان این است که من در این مورد باید از آنان کسب اجازه می‌کردم. من استفاده خود را در این می‌بینم و نمی‌توانم به خاطر آنان به محضر مولانا تهانوی نروم و محروم بمانم.

سخنانی که در مجالس این بزرگواران بیان می‌شود، فقط نکات ظریف و موشکافی‌های علمی و مطالعاتی نیست، بلکه محصول تیزهوشی روح آنان است. تیزهوشی چهار درجه دارد و بالاترین درجه آن «تیزهوشی روح» است. تیزهوشی روح آن قدر لطیف و دقیق است که نمی‌توان در قالب الفاظ آن را بیان کرد. وقتی مرز تیزهوشی زبان به پایان می‌رسد، تیزهوشی مغز آغاز می‌شود، و آن گاه که تیزهوشی مغز به پایان می‌رسد، تیزهوشی قلب شروع می‌شود، و هر گاه به پایان تیزهوشی قلب رسیدیم، تیزهوشی روح آغاز می‌شود و این درجه از تیزهوشی، فقط به آن دسته از بندگان مخلص و مقبول خداوند عنایت می‌شود که در کار تربیت انسان‌ها هستند. روح این بزرگواران آن قدر شفاف و دارای درک سریعی است که بدون هیچ قید و شرطی خوبی و بدی را تشخیص می‌دهند. بنده آنچه در مجالس این بزرگواران احساس می‌کنم، همین چیز است. این از فضل خداوند است که بدون هیچ علتی که خود به آن آگاه باشم، به من توفیق حضور در خدمت این بزرگواران را عنایت کرده است. بنده در محضر حضرت مولانا محمدالیاس - رحمه‌الله - نمونه آشکاری از ذهانت روح را مشاهده کردم. همچنین در محضر مولانا شاه‌وصی‌الله - رحمه‌الله - به این نعمت آگاه شدم. این بزرگواران بسیار مشابه هم بودند، گرچه خداوند از هر یک کار مستقلی

تهی‌دامن است و با نهایت افلاس و نیازمندی برای گرفتن کمک آمده است. مفسرانیم آمده در کوی تو/ شینا الله از جمال روی تو/ دست بگشا جانب زنبیل ما/ آفرین بر دست و بر بازوی تو. حقیقت این است که بنده هر چند مدت یکبار احساس می‌کردم که نیاز دارم تا خدمت این بزرگواران حضور یابم و در این مقطع در اطراف خود شخصیتی که بیشتر از مولانا وصی‌الله به دیگران توجه کند نمی‌یافتم. داشتن مناسبت با یک مرشد کاملاً غیراختیاری است و دارای اصول و قواعد مشخصی نیست. چرا، چه وقت و به چه صورت این ارتباط صورت می‌گیرد؟ تا به حال هیچ‌کس نتوانسته است برای این پرسش‌ها، پاسخ‌های دقیق همراه با اصول و قواعد مشخص کند، و همانا آنچه هست از عنایات خداوندی است. به هر صورت من از مجالست با مولانا استفاده می‌بردم. لازم نیست که از محبت‌های حضرت شیخ نسبت به خودم چیزی بگویم، زیرا دوستان و کسانی که در اینجا حضور داشته و دارند، از آن مطلع هستند، اما بزرگ‌ترین استفاده‌ای که من از حضور در اینجا بردم، این است که اینجا احساس می‌کردم من یک فرد کاملاً عادی هستم و محتاج نسیم برکات معنوی هستم. با حضور نزد این بزرگواران به حقیقت دین پی بردم. این توفیق بسیار بزرگی است که انسان پی ببرد که چیزی نمی‌داند و محتاج است. در چنین فضایی است که این تلنگر به مغز انسان می‌خورد و انسان حس می‌کند که من فرد بسیار عادی و کم‌دانشی هستم و فقط صورت‌ها و ظواهر را می‌دانم و از حقیقت دین بسیار دور هستم. علامه اقبال همین مطلب را در اشعارش این گونه بیان می‌کند: سر دین ما را خبر، او را نظر/ او درون خانه، ما بیرون در. ما از حقیقت دین چیزهایی شنیده‌ایم، ولی آنان از عمق و ژرفای آن آگاه و حقیقتش را به چشم دیده و با تمام وجود درک و هضم کرده‌اند. آنان درون خانه و محرم اسرار آن هستند، اما ما بیرون خانه و از اسرار آن بی‌خبریم. نتیجه اینکه هر فردی به خصوص افراد عالم و تحصیل کرده با حضور نزد دوستان خدا به این حقیقت پی می‌برند که نیاز دارند در صورت اعمال خود حقیقتی پدید آورند و در کالبد بی‌جان خود روحی بدمند و این بزرگ‌ترین فایده حضور در مجالس عارفان و دوستان خدا است.

یادم می‌آید هنگامی که [اندیشمند فرزانه، نویسنده شهیر و تاریخ‌نگار صاحب‌سبک، معروف به «بی‌هقی زمان»] مولانا سید سلیمان ندوی - رحمه‌الله - برای کسب فیض و استفاده

عنايت کرده که به کمتر کسی در این زمان داده است.

بسیاری از مردم به سیداحمد شهید - رحمه الله - رجوع می کردند؛ ایشان به معنای مصطلح، عالم دین نبود اما از مقام معنوی شامخ و منحصر به فردی برخوردار بود. وی زبان فارسی را به خوبی می دانست، اما هنگام مطالعه کتاب های عربی با مشکل مواجه بود. روزی کتاب حدیث «مشکات المصابیح» را در دست داشت و هر کس از کنارش می گذشت از وی می پرسید: بیخشد معنی این لغت چیست. ایشان در حالی که از نظر علمی شاگرد مولانا عبدالحی - رحمه الله - بود، اما مولانا عبدالحی و مولانا شاه اسماعیل شهید هر دو با وجود مقام علمی شامخ شان، از مریدان سیداحمد شهید و در رکاب ایشان بودند و تا زمان مرگ ایشان را ترک نکردند. وقتی کسی می پرسید که شما چه چیزی در حضرت سید مشاهده کردید که باعث شد به ایشان مراجعه کنید در حالی که وی از نظر علمی مقام خاصی نداشت؟ با زبان ساده جواب می دادند: ما روش درست و حقیقی نماز خواندن و روزه گرفتن را از ایشان آموختیم.

یکی از موارد بسیار مهم در زندگی انسان مسلمان این است که در محیط اطرافش شخصیت ها و مکان ها و محافل معنوی ای وجود داشته باشد که افراد عالم و تحصیل کرده با مراجعه و حضور در محضر آنها پی ببرند که چیزی نمی دانند و کسی نیستند. اگر خدای نکرده این گونه مکان ها به پایان برسند و بندگان خاص خدا از میان ما بروند و فقط مدعیان علم باقی بمانند، بدانید که بزرگ ترین خطر دامن گیر امت اسلامی شده است: «عالم نشود ویران تا میکده آباد است».

این از فضل الله تعالی است که در عصر حاضر نیز شخصیت های برجسته و بزرگواری با این اوصاف وجود دارند؛ کسانی که در مجالس آنها از سخنرانی های حرفه ای و ادعای مطالعه و تحقیق گسترده خبری نیست، و به آن نیازی هم نیست. بسیاری از سخنرانی های امروزی به دل نمی نشیند، البته نمی خواهم این قبیل مجالس سخنرانی را زیر سؤال ببرم و خدای نکرده کسی را تحقیر کنم. سخنرانی ای به دل می نشیند که در آن سخنان الله و رسولش به زبانی ساده، همراه با ذکر بهشت و دوزخ، بیان شود، که همانا سخنرانی های این بزرگواران از این قبیل است و به وضوح مشاهده می شود که سخنانشان از علم کتابی نیست، بلکه سخنانی ساده اما تأثیرگذار ایراد می کنند که همه از آن استفاده می برند.

هنگامی که به خدمت مولانا وصی الله - رحمه الله - حاضر می شدم و سخنان ایشان را می شنیدم، می دیدم که آنچه ایشان می گوید حقیقت و لبالب مطلب است و حرف و سخن اضافه و تشریح زایدی در آن نیست، شیوه بیانی که در جاهای دیگر به دست نمی آید. کتابخانه ها و کتاب های بسیاری در دسترس ماست که به راحتی می توانیم هر موضوعی را تحقیق و بررسی کنیم؛ اما حقایقی که نزد این بزرگواران است، نوعیت متفاوتی دارد. مولانا جامی - رحمه الله - در جایی از مواجهه خود با یک عالم سخن می گوید و بیان می کند که هر کجا رفتم آنچه را از آن عالم شنیده بودم نیافتم. در اینجا بر این نکته باید تأکید کرد که نزد این بزرگواران از علوم جدید و یا تحقیقات و کشف های جدید خبری نیست. بسیاری از افراد در این زمینه دچار سوء تفاهم هستند و تصور می کنند که با حضور نزد این بزرگواران به اسرار، نکات و تحقیقات عجیب و غریبی دست می یابند؛ البته بعید نیست که در آثار و سخنان شخصیت های عرفانی بزرگ به چنین چیزهایی دست یابند، چنان که در آثار [امام محمد غزالی، مولانا جلال الدین رومی]، مجدد الف ثانی و شیخ مخدوم یحیی بهاری مواردی از این دست وجود دارد که فیلسوفان بزرگ از شنیدن آنها انگشت حیرت به دهان می گیرند؛ اما آنچه باید از این بزرگواران انتظار داشت و از محضر آنان حاصل کرد این است که در صورت و ظاهر، روح حقیقت به وجود بیاید. من تصور می کنم که خلاصه و لبالب تصوف و عرفان همین است. هدف این است ما که نماز می خوانیم، پس از استفاده کردن و فیض یافتن از این بزرگواران، نماز با روح بخوانیم، در تمام اعمال دینی که عاری از حقیقت بود، نیت و انگیزه درست نبود، اخلاص و للهیت نبود، حقیقت به وجود بیاید، نیت و انگیزه درست شود و فقط برای کسب خشنودی و رضای الهی این اعمال را انجام دهیم. در جستجوی احکام شریعت باشیم و بدان اهتمام ورزیم و به دیده ادب و احترام به آنها بنگریم. اهتمام و التزام به احکام شریعت، دو اصل مهم و ضروری هستند. تصور بسیاری از حقیقت تصوف چیست؟ آنچه درباره حقیقت تصوف عرض می کنم، کتب بسیاری درباره آن تألیف شده است. یکی از بهترین کتاب ها در این زمینه، کتاب «نسبت صوفیه» از آثار مولانا وصی الله - رحمه الله - است. همان گونه که در گذشته عرض کردم این کتاب این قابلیت را دارد که به زبان های دیگر دنیا ترجمه شود و

به خصوص علما آن را مطالعه کنند. در اینجا ذکر این نکته لازم است که اصطلاح «تصوف» بر حقیقت این امر پرده انداخته است، شایسته است که به جای اصطلاح «تصوف» ما از اصطلاح «تزکیه و احسان» استفاده کنیم، اگر چنین شود که البته مشکل به نظر می رسد که چنین شود، نصف اختلاف ما با مخالفان تصوف حل می شود.

لبالب تصوف این است که ما هر چه را صبح و شام بدون احتساب و نیت انجام می دهیم، با احتساب و نیت انجام دهیم و به اصل و حقیقت برسیم و به اهمیت آن پی ببریم. گویا نمک هست، اما شور نیست؛ شکر هست، اما شیرین نیست. یا اینکه آب هست، اما تشنگی را رفع نمی کند؛ آبی که باید گلوی ما را خیس و هر یک از اعضای بدن ما را سیراب کند و بر زبان ما تشکر از خداوند را جاری کند. پس در حقیقت پلی که بین ما و سرچشمه و حقیقت آب وجود داشته، شکسته است، و باید این پل را تعمیر کنیم تا آب کارایی خود را داشته باشد.

نعمت های خداوند تقسیم می شوند، سنت و نظام الهی در جهان هستی همان گونه است که پیش از این بوده است، اما ما راه های استفاده و بهره مندی از آنها را کنار گذاشته ایم. به قول شاعر بزرگ هند، مرحوم اکبر الله آبادی، هنوز راه خداوند باز است و همه آثار و علائم آن وجود دارد، اما بندگان خدا این راه را کنار گذاشته اند. امروز نعمت بزرگ دین وجود دارد؛ قرآن، احادیث نبوی و احکام شریعت همه وجود دارند و همه وعده های خداوند برحق اند، اما رشته اعتقاد، اعتماد و شوقی که باید بین ما و وعده های الهی وجود داشته باشد، پنبه شده و از هم گسسته است. ما نیاز داریم که دوباره این رشته را متصل و محکم کنیم. این آن چیزی است که ما باید آن را از این بزرگواران بیاموزیم، زیرا آنها امام این فن هستند. ارشادات و آثار و نوشته های آنان هنوز هم وجود دارند و دارای همان نیرو و تأثیر ویژه هستند. هیچ گاه فراموش نمی کنم که حضرت مولانا وصی الله - رحمه الله - به من نامه ای نوشته بود و در آن عبارتی از خواجه محمد معصوم (فرزند مجدد الف ثانی) نقل کرده بود که در آن این آیه آمده بود: «ففرؤا إلی الله [آیات: ۵۰]؛ به سوی الله بشتابید». پس از مطالعه این نامه، تا چند مدت تأثیر آن را در وجودم حس می کردم. این عبارت از آنجا که توسط یکی از بندگان صالح خدا نوشته شده بود، تأثیر به سزایی داشت. «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین».